

وزارت در فترت اولیه حکومت ایلخانی: از ارغون تا بایدو ۶۹۴-۶۸۳ هـ ق

دکتر محسن مرسل‌پور استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

در دوره ایلخانی و در پایان کار خاندان جوینی، تا روی کار آمدن غازان نهاد وزارت وارد دوره‌ای پر فراز و فرود شد. ارغون که در واکنش به دوره‌ی احمد تگودار و برتری خاندان جوینی به ایلخانی رسید، امیری مغولی را به مقام وزارت برگزید. روی کار آمدن امیر بوقا وقفه‌ای در فرآیند سازماندهی دیوانسالاری ایلخانی توسط ایرانیان و همسازی دولت ایلخانی با الگوی ملکداری ایرانی ایجاد کرد. با این حال ضرورت‌های اداره قلمرو ایلخانی و پیامدهای تمرکز امارت و وزارت در دست امیری مغول بدون پیشینه‌ی دیوانسالاری، به کار بوقا پایان داد. پس از بوقا در دوره ارغون، گیخاتو و بایدو، وزیران برجسته‌ی ایرانی در حکومت ایلخانی به قدرت رسیدند. در این زمان سعدالدوله یهودی و صدرالدین خالدی زنجانی از وزیران برجسته ایرانی بودند که با وجود کفایت در اداره امور قلمرو ایلخانی، به سبب پاره‌ای ناهمسازی‌ها و رقابت‌های درونی حکومت ایلخانی و گرایش‌های تمرکز گریز امرای مغول، دوران وزارت ایشان با وجود بارقه‌هایی از امید برای سامان حکومت ایلخانی و امور ایران چندان نپایید مع ذلک ایشان توانستند راه را برای همسازی مغولان با جامعه ایرانی بوسیله دستگاه دیوانسالاری هموار کنند. مقاله حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی وزیران این دوره‌ی تاریخ ایلخانی و تکاپوهای ایشان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: وزارت، صاحب‌دیوان، سعدالدوله، بوقا، صدرالدین، قوریلتای.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۶

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۶

E-mail: morsalpour@yahoo.com

مقدمه

هجوم مغول از دهه‌های آغازین سده‌ی هفتم هجری، افزون بر ویرانی‌های گسترده، فرمانروایی بیگانگانی با خاستگاه متفاوت قومی، اجتماعی، فرهنگی و دینی را بر ایران در پی داشت. ناهمسازی صحراگردان مغول با جامعه یکجانشین ایران علاوه بر نمود گسترده در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران، حکومت ایلخانی را دستخوش کشمکش‌های درونی ساخت. ناگزیری مغولان به بهره‌مندی از دیوانسالاران ایرانی برای اداره مستملکات خود و بهره‌کشی از منابع داخلی ایران، به برآوردن دیوانسالاران ایرانی و سامان و سازماندهی تشکیلات دیوانی ایرانی تحت رهبری وزیران بزرگ انجامید.

فرآیند سازمان و سامان دهی ساختار حکومت ایلخانی با مقاومت عناصر نظامی قوم غالب که گرایش به عدم تمرکز داشت و دستاوردهای خود را در حال زوال می‌دید، همراه بود. وزرای ایرانی متمایل به تمرکز امور به نام ایلخان و در دست خود بودند که متعارض با تمرکز گریزی امرای مغول بود. اگرچه در دوره نخست حکومت ایلخانی با وجود برتری جریان مغولی، وزیران ایرانی با اتکا بر حمایت ایلخانان مقتدر مغول نقش ویژه‌ای یافتند اما مرگ اباقاخان، به بروز کشمکش‌هایی میان این دو جریان در ساختار حکومت ایلخانی منجر شد. پس از برتری عنصر ایرانی در دوره احمد تگودار، واکنش جریان مغولی به رهبری ارغون به این برتری پایان داد و از آغاز دوران ارغون تا پایان کار بایدو جریان ایرانی دوره پر تنش را پشت سر گذاشت. نهاد وزارت به عنوان مظهر و نماد جریان ایرانی در حکومت ایلخانی در این دوران فراز و فرودهای جانکاهی را تجربه نمود که به سبب قلت اطلاعات در منابع موجود، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. از این رو مقاله‌ی حاضر به بررسی این فراز و فرودها و وزرای این دوره، از غروب خاندان جوینی تا برآمدن دیوانسالاران برجسته دوران ایلخانان مسلمان می‌پردازد.

۱ - دوره‌ی حکومت ارغون ۶۹۰ - ۶۸۳ هـ

ارغون خان در سال ۶۸۳ هـ پس از واکنش عناصر مغولی در برابر احمد تگودار (تگودار، تگودار) و قتل او به ایلخانی برگزیده شد (ابن تغری بردی؛ بی تا: ۳۰۷). اگرچه پس از برافتادن تگودار، پاره‌ای از امرای مغول برخی دیگر از شاهزادگان خاندان هلاکو را برای جانشینی پیشنهاد نمودند، اما با حمایت جریانی از شاهزادگان و امرای مغول و کوشش امیر بوقا (از امرای بزرگ مغول)، ارغون به ایلخانی رسید. برآمدن ارغون و جریان هوادار او به مفهوم افول موقعیت عناصر ایرانی در دستگاه ایلخانی بود. پس از

تشکیل حکومت ایلخانی، فرمانروایان نخستین مغول ناگزیر از بهره‌گیری از دیوانسالاران ایرانی در اداره امور مستملکات خود شدند. سیف‌الدین بیتکچی نخستین صاحب‌منصب عالی‌مرتب ایرانی دستگاه حکومت ایلخانی بود که از او در پاره‌ای از منابع به عنوان وزیر هلاکوخان یاد شده است، اما نایبستی از نظر دور داشت که محدودیت اختیارات او در حوزه‌ی مالی و عنوان بیتکچی، منصب وزارت داشتن او را در معرض تردید قرار می‌دهد و نمی‌توان تجربه‌ی نهاد وزارت را در آغازین گاهان حکومت ایلخانی که صرفاً با انگیزه اداره امور مالی از عنصر ایرانی بهره‌گرفت، پذیرفت. از این رو به نظر می‌رسد نهاد وزارت که نماد بازسازی تشکیلات دیوانسالاری و الگوی ملکداری ایرانی است، در دوران شمس‌الدین محمد جوینی و برتری خاندان جوینی تکوین یافت. در دستگاه دیوانسالاری ایلخانان که بر پایه‌ی نظر لمبتون، ادامه‌ی ناقص و مغشوش دیوانسالاری عصر سلجوقی بود (لمبتن؛ ۱۳۷۲: ۳۸)، وزیر به عنوان رئیس دیوان عالی نقش فائده‌ای در اداره‌ی دستگاه‌های دیوانی داشت و تدبیر او بر پایه‌ی الگوی ملکداری ایرانی افزون بر انتظام امور، در رفاه حال رعایا و رونق کشاورزی و افزایش درآمد دیوانی مؤثر بود.

پس از سیف‌الدین، شمس‌الدین محمد جوینی به مقام وزارت رسید که بر خلاف سلف خود توانست قدرت و اعتبار زیادی به دست آورد. شمس‌الدین محمد جوینی چنان قدرتی به دست آورد که توانست حکومت ایالات را نیز به اقبای خود بدهد و علی‌رغم سعایت مخالفان، مدتی طولانی بر سر کار بماند. تکاپوهای مجدالملک یزدی (وی از زیردستان جوینی بود) برای به زیر کشیدن جوینی از منصب وزارت نیز نتیجه نداد و پایه‌های قدرت صاحب دیوان بسیار قوی و ریشه‌دار بود.

به هر روی خاندان جوینی در دوران ایلخانی هلاکو و اباقا بر اداره‌ی ممالک قلمرو ایلخانی استیلا یافتند، اما با مخالفت و واکنش شاهزادگان و امرای مغولی (که تمرکز در امور کشوری در سایه‌ی الگوی ملکداری ایرانی را به مفهوم کاهش اعتبار و اقتدار خود می‌دانستند) در اواخر دوران حکمرانی اباقا موقعیت خاندان جوینی بشدت متزلزل شد. با مرگ اباقا و برآمدن احمد تگودار بار دیگر خاندان جوینی نفوذ فوق‌العاده‌ی یافتند. با پیروزی ارغون و هواداران او و قتل فجیع شمس‌الدین جوینی عناصر مغولی برتری یافتند و نهاد وزارت در دوره‌ی حکومت ارغون با فراز و فرودهای تأمل‌برانگیزی همراه شد.

روی کار آمدن بوقا توسط ارغون را می‌توان تغییری در سیاست دولت ایلخانی تلقی کرد. برای اولین بار امیری مغول مقام وزارت می‌یافت. همانگونه که اشاره شد مغول‌ها که با شهر و شهرنشینی بیگانه بودند و آیین حکمرانی بر مردم شهرنشین را نمی‌دانستند در حکومت بر ایران، از وزرای ایرانی

استفاده می‌نمودند. ایلخانان به این مسأله واقف بودند که تحصیل مالیات و اداره امور توسط خودشان خرابی بسیاری به بار می‌آورد، زیرا به دیده‌ی بزرگان مغول، وجود مملکت مغلوب برای دوشیده شدن بیرحمانه بود (ساندرز، ۱۳۷۲: ۱۳۱). به همین دلیل ایلخانان در اتکا به وزرای متبخر ایرانی تردیدی به خود راه ندادند.

وزارت بوقا را می‌توان واکنش عنصر مغولی علیه قدرت‌یابی عناصر دیوانسالار ایرانی و برتری امرای مغول بر دیوانسالاران ایرانی هر چند برای مدتی محدود دانست. افزون بر نقش بوقا در به قدرت رسیدن ارغون که یکی از عوامل اصلی به وزارت رسیدن او بود، وزارت بوقا را شاید بتوان ناشی از ازدیاد و تحکیم قدرت امرای مغولی نیز دانست. امرا در این دوره به قدری قدرت داشتند که توانستند تگودار را که مسلمان شده بود به جرم تخطی از احکام یاسا کشته و ارغون بودایی مسلک را به ایلخانی بردارند. شاید شخص ایلخان نمی‌توانست از موج نفرتی که از عناصر ایرانی-اسلامی در میان امرای مغول به وجود آمده بود، جلوگیری کند. بی تردید تجربه‌ی وزارت شمس الدین محمد جوینی یکی از مهم‌ترین دلایل نفرت امرا از دیوانسالاران ایرانی بود. نفوذ زیاد جوینی در اداره امور و اینکه نزدیکان خود را به حکومت ولایات می‌گماشت مانع بزرگی در برابر تمرکز گریزی و سرکشی امرای مغولی بود.

۱-۱- بوقا در رأس وزارت و امارت

چنین به نظر می‌رسد که بدبینی قویبیلای قآن نسبت به تگودار در سرنگون شدن وی بی تأثیر نبوده است. اگر چه در این دوره احکام قآن چندان نمی‌توانست در ایران مجری باشد، اما به هر حال آوازه‌ی مخالفت وی با تگودار و اقدامات او سبب سلب مشروعیت و مقبولیت ایلخان در میان عناصر مغولی بود. قآن از تگودار که مسلمان شده و در صدد روابط مسالمت آمیز با مصریان بود، ابراز ناخرسندی نمود. این عامل در تحریک بیشتر امرا نسبت به تگودار و بر افتادن او مؤثر واقع شد. اقدام قآن در فرستادن یرلیغ خانی برای ارغون و دادن لقب چینگ سانگ (وزیر بزرگ) به بوقا (رشیدالدین فضل الله؛ ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۶۱) نیز این نظر را تقویت می‌کند. مغولان بر اساس باورهایی که از یاسا سرچشمه می‌گرفت، عقیده داشتند که فرمان خان از آسمان می‌آید و طغیان بر او حکم طغیان بر خدا را دارد و کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود (اقبال، ۱۳۶۵: ۷۳). بر این اساس می‌توان چنین پنداشت که امرای مغول تنها در سایه‌ی رضایت خان بزرگ می‌توانستند به دفع و قتل یکی از افراد خاندان چنگیزخان اقدام کنند و گر نه کشتن یکی از آنها برای امرا گناهی نابخشودنی بود. این

مسأله را نیز باید در نظر داشت که هنوز تعدادی از نسل اول امرای مغول که به همراه هولاکو به ایران آمدند، زنده بودند و بی شک علقه‌های خود را نسبت به سرزمین اصلیشان از دست نداده بودند. بنابراین نفوذ تمایلات خان بزرگ را در ایران می‌توان امری طبیعی تصور کرد. نگرش قآن در نظر ارغون نیز بسیار مهم مینمود، به طوری که در سال ۶۸۵ ه‍.ق با رسیدن یرلیغ خان بزرگ دوباره بر تخت نشست (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۶۲).

سیاست متفاوت ارغون که به عقیده‌ی مرتضوی از اسلام و مسلمین سخت بیزار بود (مرتضوی، ۱۳۴۳: ۱۷۶) نسبت به تگودار را در واگذاری مناصب و حکومت ایالات می‌توان مشاهده نمود. در دوره‌ی حکومت احمد تگودار تمامی مناصب و حکومت ایالات به نزدیکان خاندان جوینی و دیگر دیوانسالاران ایرانی رسید. اما در دوره‌ی ارغون شاهزادگان مغولی هولاکو، گیخاتو و بایدو به حکومت ایالات رهسپار شدند و مناصب کشوری نیز در قبضه‌ی قدرت شخص برجسته‌ای چون بوقا درآمد که به ادعای رشیدالدین مردی بغایت کافی و زیرک بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۵۶). ارغون به بوقا قدرت تام داد و دستور داد تا نه گناه بزرگ از او سرزند در محکمه حاضر نشود و کسی جز ایلخان حق بازخواست از او ندارد و بدون آل تمغای (مهر قرمز) او هیچ حکمی را نپذیرند و نوشته‌های او اگرچه به حکم ایلخان نرسیده باشد اطاعت کنند (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۲۹). بدین ترتیب بوقا با اقتدار و استبداد هر چه تمام‌تر به اداره‌ی امور پرداخت، اما به سختی می‌توان پذیرفت که امیری مغولی بدون پیشینه‌ی خدمت دیوانسالاری، از عهده‌ی امور ممالک برآید اما مصدر اصلی اداره‌ی امور در عهد وزارت بوقا را باید در جای دیگری جست. بر پایه‌ی گزارش وصاف، جلال‌الدین ملک سمنانی و حسام‌الدین قزوینی و فخرالدین مستوفی به عنوان نیابت و دبیری ملازم درگاه بوقا بودند (همان منبع: همان صفحه). حمدالله مستوفی، خواجه فخرالدین مستوفی را وزیر واقعی عهد وزارت بوقا دانسته و می‌نویسد «خواجه فخرالدین مستوفی به نیابت بوقا به کار وزارت قیام نمود» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۹۵). به نظر می‌رسد که مدبران واقعی امور، افراد مذکور بوده‌اند و بوقا تنها بر کار آنها نظارت می‌کرده و امور لشکری را سامان می‌داد. به تحریک اشخاص مذکور بود که بوقا به دفع شمس‌الدین محمد جوینی پرداخت، زیرا آنها وجود جوینی را عامل سلب قدرت و اختیارات خود می‌دانستند.

تسلط بوقا بر امور لشکری و کشوری تجربه‌ی تازه‌ای بود که در برابر قدرت ایلخان بسیار مخاطره آمیز جلوه نمود. استبداد و تمرکز امارت و وزارت در دست بوقا، تعدادی از امرای مغول را علیه او برانگیخت و ادامه‌ی روند قدرت طلبی این امیر مغول، او را از چشم ارغون نیز انداخته و خانه نشین نمود. بوقا که از چشم ارغون افتاده بود، علیه او دست به توطئه زد و با جوشکاب مکاتبه کرد تا وی را به

ایلخانی بردارد. به نظر می‌رسد که بوقا در اواخر دوره‌ی وزارت و امارت خود نه تنها جایگاه که جانش را نیز در خطر می‌دید که دست به چنین عمل مخاطره آمیزی زد. البته به جنبه‌ی دیگر قضیه که وی حتی در اواخر وزارتش که از چشم ایلخان افتاده بود چنان قدرتی داشت که به تغییر ایلخان مبادرت نماید، نیز بایستی توجه نمود. اگر چه جوشکاب حاضر به توطئه نشد و با فاش نمودن آن و زدن گردن بوقا با دست خود، خطر او را دفع نمود، اما گویا جایگاه ایلخان مورد تهدید قرار گرفته بود.

نخستین بار نبود که امرای مغول دست به توطئه علیه ایلخانان می‌زدند. به مورد نخست آن که کشتن تگودار توسط امرای بود اشاره شد. به نظر می‌رسد از دوره تگودار نگرش امرای نسبت به ایلخان تغییر کرد. هولاکو و اباقا به عنوان افرادی از اروغ(خاندان) چنگیزخان که به پندار مغولان مخالفت با آنها در حکم مخالفت با خدا بود مورد احترام بودند، اما بتدریج جایگاه معنوی ایلخانان نزد امرای نظامی مغول تضعیف شد. عملکرد احمد تگودار که برخلاف یاسا و سیاست دربار مرکزی بود و کشتن شاهزاده قونغرئای توسط او که سنت شکنی محسوب می‌شد امرای را به مخالفت با وی سوق داد و حرمت کشتن اولاد چنگیزخان را از بین برد. هنگامی که تگودار به دست امرای به قتل رسید ابهت شخص ایلخان تا حد زیادی در نزد امرای مغول شکست و این مسأله یکی از عوامل نابسامانی در حکومت ایلخانان بعدی شد. درباره علل برافتادن بوقا روایات گوناگونی موجود است: استبداد بوقا که طبق ادعای منابع جز عنوان خانی چیزی برای ارغون نگذاشته بود (البته این استبداد را خود ارغون با دادن این فرمان که احکام بوقا را حتی اگر به حکم ایلخان نرسیده باشد اطاعت کنند تقویت کرده بود)، ستمگری‌ها و خودسری‌های آروق برادر بوقا در بغداد و حمایت بوقا از او، مخالفت دیگر امرای مغول با وی، سعایت صدرالدین زنجانی که بوقا از وی بقایای مالیاتی فارس را مطالبه می‌نمود (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۷-۱۱۶۶)، درگیری لفظی بوقا با یکی از امرای مغول به هنگام بزم شراب در حضور ارغون (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۳۱)، پاره‌ای از دلایل مطرح در منابع موجود است اما علت اصلی سقوط بوقا را باید در نگرانی ارغون از روند قدرت‌گیری او جست. احتمالاً ارغون به این نتیجه رسید که تمرکز امارت و وزارت در دست امیری مغول نام و قدرت خود وی را تحت الشعاع قرار داده است.

۱- ۲- وزارت کوتاه مدت ملک جلال الدین سمنانی

با قتل بوقا، ارغون به گزینش وزرای ایرانی متمایل شد. دیوانسالاران ایرانی به طور سنتی سعی داشتند جایگاه والا و حتی مافوق بشری برای سلطان (یا خان) تعریف کنند و با استفاده از این جایگاه به

اداره امور مملکت و تمرکز قدرت بپردازند. ظل الله جایگاهی بود که دیوانسالاران ایرانی برای سلاطین پیش از مغول تعریف نمودند و مسلمان کردن تگودار نیز برای نزدیک کردن وی به این جایگاه بود. ارغون می‌دانست که به دلیل مخالفت امرای مغول نخواهد توانست به جایگاه ظل الله دست یابد اما حداقل با انتخاب وزرای ایرانی جایگاه والاتری برای خود به وجود می‌آورد. پس از بوقا ملک جلال الدین سمنانی به مدت کوتاهی وزارت یافت. جدّ سمنانی از اعیان دربار محمد خوارزمشاه و خودش سال‌ها ملازم و مورد اعتماد ارغون خان بود. وی در نزد ارغون از اعتبار زیادی برخوردار بوده و حکم او در مملکت نفاذ تمام داشت (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۰۶). چنانکه اشاره شد در دوره‌ی وزارت بوقا، سمنانی به عنوان یکی از ملازمان و نایبان او نقش مهمی در اداره ممالک ایلخانی بر عهده داشت. جلال الدین به زودی به اتهام همدستی با بوقا کنار رفت (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸-۵۹۷). ناصرالدین منشی مدعی است که جلال الدین سمنانی پنج سال وزیر بوده است (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۰۶). اما به یقین سمنانی مدت بسیار کمتری را وزیر بوده و ناصرالدین منشی مدّت نیابت او در عهد بوقا را نیز در زمره‌ی دوره‌ی وزارت به حساب وزارت وی آورده است.

۱- ۳- وزارت سعدالدوله یهودی

پس از جلال الدین، وزارت به سعدالدوله یهودی رسید. سمنانی در ناراحتی از این اوضاع به یکی از امرای مغول گفته بود «پادشاه جهودی را بر روی من برکشیده و او را تربیت می‌کند» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۷۴). که همین مسأله باعث قتلش شد. خواندمیر نیز سعدالدوله را عامل قتل او می‌داند (خواندمیر، ۱۳۱۷: ۲۹۵). از اوان کار سعدالدوله اطلاع چندانی در دست نیست جز اینکه «حسن خط در غایت کمال حاصل کرده بود بی‌غداد رفت»، در آغاز با شغل طبابت وارد دستگاه ایلخانان شد و به امور مالی بغداد واقف گشت و پس از معالجه‌ی ارغون مورد توجه او واقع شد (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۸۰). رشیدالدین نیز گزارش می‌کند که در سال ۶۸۳ ه‍.ق امیری مغول به نام تونسگا را به شحنگی بغداد فرستادند «چون آنجا رسید سعدالدوله پسر هبه الله مهذب الدوله ابهری را که مردی متمول بود و بر کلیات و جزویات امور مملکت بغداد واقف، به نیابت و حجابت خود منصوب گردانید» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۶۴). سعدالدوله به شکایت یا کمک اطبای مقیم اردو، ملازم درگاه ارغون شد. عده‌ای از اطبای مقیم اردو، نزد ارغون شکایت کردند که چرا سعدالدوله از اموال ایلخان ارتزاق می‌کند اما ملازم اردو نیست. احتمالاً این شکایت با نقشه‌ی خود سعدالدوله و برای تقرب به ایلخان بود. وی

برای ارتقا در دستگاه ایلخانی مجبور بود به امرای مغول التجا برد. به همین دلیل با امیر اُردوقیا که به غایت قدرت و اعتبار داشت اساس دوستی نهاد (همان منبع: همان صفحه). سعدالدوله، اُردوقیا را به گرفتن حکومت بغداد تحریک کرد و اعلام نمود از عمال بغداد پانصد تومان که به درگاه نرسانده‌اند، می‌توان گرفت. ارغون را از این موضوع خوش آمده و آنها را برای استخلاص بقایای مالی بغداد، بدان سوی فرستاد. آنگاه که آنها با چوب و شکنجه مال زیادی حاصل کردند، ارغون بسیار خوشحال شد و در سال ۶۷۸هـ بغداد را به امیر اُردوقیا داد و سعدالدوله را مشرف او کرد (همان منبع: ۱۱۶۵). اشیپولر معتقد است که این موضوع، بی توجهی و عدم علاقه‌ی ایلخان به مملکت را نشان می‌دهد (اشیپولر، ۱۳۷۴: ۳۱۱).

سعدالدوله با حمایت امیر اُردوقیا به وزارت رسید و اداره امور ممالک ایلخانی را در ید قدرت خویش گرفت. وی برای اینکه بتواند وزارت ایلخان را به دست گیرد خواجه فخرالدین مستوفی را که نزدیک به این منصب بود، با دسیسه‌ای از پای درآورد. بدین ترتیب که در حال مستی از ارغون اجازه‌ی قتلش را گرفته و او را از سر راه خود برداشت (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۸۲). سعدالدوله به اصلاحاتی در ساختار اداری حکومت ایلخانی اقدام نمود. اصلاحات او در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجام شد. وی دست کسانی را که متصرف صدقات و ادرات می‌شدند، کوتاه نمود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۹۸). در عهد او وضع مبرات و صدقات بهبود یافت و کسانی که به ناحق متصرف آنها می‌شدند دور گشتند. رشیدالدین در مورد اقدامات سعدالدوله می‌نویسد «در باب امور دیوانی و ضبط اموال مهارتی داشت و هیچ نکته از سعی و اجتهاد در آن قسم مهمل نمی‌گذاشت» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۶۴). سعدالدوله همچنین تلاش زیادی در احیای کشاورزی انجام داد (لمبتن، ۱۳۷۲: ۷۵). به نقل و صاف، اصلاحات او به اندازه‌ای مؤثر واقع شد که در مدت دو سال خلل‌ها و ضررهای چند ساله را جبران نمود و هزار تومان زر در خزانه ذخیره کرد (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۳۴). از اصلاحات مهم سعدالدوله این بود که کوشید تا از تعرض امرا و ایلچیان به مردم ممانعت نماید. در اثر اقدامات وی هیچیک از امرا و ملازمان ارغون نمی‌توانست بر رعایا و کشاورزان در هیچ مورد ظلم و تعدی نماید (خواندمیر، ۱۳۵۳/ج ۲: ۱۳۱). سعدالدوله همچنین قافله‌های حج را تحت نظم و انضباط درآورد و در تعظیم و تکریم علم و علما کوشید، به حدی که شعرا و مداحان در مدح وی کتاب قطوری به نظم و نثر پرداختند. وصاف که خودش کتاب مذکور را در بغداد دیده، می‌نویسد که اگر چه ظاهر و باطن سعدالدوله یکی نبود، ولی تعظیم و تکریم علم و علما را سرلوحه‌ی کار خود ساخته بود (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۳۵). در واقع سعدالدوله

اگرچه به لحاظ دینی با جامعه‌ی ایرانی همسازی نداشت، اما از نظر الگوی ملکداری متأثر از اندیشه و الگوی ایرانی بود.

بسیاری از اصلاحاتی که به غازان نسبت داده می‌شود پیش از او توسط سعدالدوله انجام گرفته و اقدامات او مقدمه اصلاحات غازان بود. علت مخالفت عده‌ای با سعدالدوله این بود که وی دست متغلبان را از امور کوتاه کرد و بدین سبب بود که اقدامات او با واکنش شدید امرای مغول مواجه شد. آنها که به عدم تمرکز تمایل داشتند و خواهان کسب امتیازات بیشتری بودند، تحدید اختیارات و قدرت خود را در مقابل یک فرد دیوانسالار ایرانی برنمی‌تافتند، اما سعدالدوله مورد تصدیق و حمایت کامل ارغون قرار داشت. سعدالدوله امور مملکت را سامان داده و مالیه‌ی را نیز اصلاح نمود. بنابراین دلیلی نداشت که ارغون بخواهد به امرای اجازة اقدام علیه او را بدهد. سعدالدوله خود نیز از دشمنی امرای آگاه بود و به همین دلیل همواره از امرای بزرگی چون شیکتورنویان، طغاجار(تغاجار)، سَمَغاز، قونجقبال و دیگران هراس داشت (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۷۵). اقدامی که سعدالدوله برای خنثی کردن توطئه‌های احتمالی این امرای انجام داد این بود که به امرای دیگری چون اُردوقیا، جوشی و قوچان متوسل شود. وی این سه امیر مغول را به امارت رسانده و آنها را به عنوان معاون خود برگزید.

افزون بر امرای مغول، قاطبه مسلمان نیز از دشمنان سعدالدوله بودند. مسلمانان با توجه به پیشینه مناسبات با یهودیان در تاریخ اسلام، سروری سعدالدوله یهودی را برنمی‌تافتند. مورخان مسلمان وی را دشمن اسلام و مسلمین معرفی کرده‌اند. فصیحی، سعدالدوله را نسبت به مسلمانان شمشیری تیز و زهرآلود می‌دانست (فصیحی، بی تا/ ج ۲: ۳۶۲). به نظر می‌رسد سعدالدوله سعی داشت شکاف میان خود و مسلمانان را پر کند. وی قافله‌های حج را منظم کرد و به علمای اسلام احترام گذاشت و دستور داد که احکام و قضایا و مرافعات را بر طبق احکام شرع اسلام حل و فصل کنند (میرخواند، ۱۳۷۳/ ج ۵: ۹۲۷). البته می‌توان استدلال نمود که سعدالدوله در حل احکام و قضایا و مرافعات بر طبق احکام شرع اسلام با توجه به اینکه اکثریت مردم مسلمان بودند، چاره‌ای نداشت، اما اهتمام وی در تنظیم قافله‌های حجاج و تکریم علمای اسلام، بی شک جهت نزدیک کردن خود به مسلمانان بوده است، اما این دو دشمن (امرای مغول و مسلمانان) بر شدت اقدامات خود علیه او می‌افزودند. سعدالدوله چون نمی‌توانست به مغول‌ها و مسلمانان اعتماد کند، با موافقت ارغون تمامی زیردستان و حکام ولایات را از نزدیکان و همکیشان خود برگزید، به طوری که میرخواند ادعا می‌نماید اگر شاهزادگان غازان و گیختاتو در خراسان و روم نبودند آن دو مملکت را نیز به نزدیکان خود می‌داد (همان).

بنابر برخی روایات سعدالدوله ارغون را ترغیب نمود که مذهب جدیدی آورده و کعبه را بتخانه سازد. این مسأله پرورده تاریخ‌نویسان است و مورخان مسلمان به دلیل دشمنی مذهبی با سعدالدوله این داستان را ساخته‌اند. رشیدالدین نویسنده تاریخ رسمی این دوره در این مورد اشاره‌ای ندارد و مهم‌ترین منبعی که این موضوع را خاطر نشان ساخته، تاریخ و صاف است. گروسه (گروسه، ۱۳۵۳: ۶۰۷) و بویل (بویل، ۱۳۸۱: ۳۴۷) نیز و صاف الحضره را ناظری مخالف سعدالدوله دانسته و داستان منقول از او دایر بر تکاپو در جهت آوردن دین جدید توسط سعدالدوله را ساختگی می‌دانند. سعدالدوله در برقراری نظم در امور مالی و دیوانی و کوتاه کردن دست اشراف مغول از امور مالی با امرای مغول درگیر بود و امرا منتظر فرصتی برای برانداختن وی بودند. بعید می‌نماید که وی با دشمنان عمده‌ای که در میان امرای مغول داشته، با چنین اقدامی دشمنی مسلمانان را بیش از پیش برانگیزد. وی از همان اوان وزارتش دست به اقداماتی زد تا به جلب قلوب مسلمانان پردازد که به آنها اشاره شد. همچنین ادعا می‌شود که بخصوص به شیعیان نیز روی خوش نشان می‌داده است (بیانی، ۱۳۷۰/ ج ۲: ۴۲۲). بنابراین بعید به نظر می‌رسد که وی دست به چنین کاری زده باشد. شاید هم در همان زمان وزارتش، عده‌ای برای اینکه قاطبه‌ی مسلمانان را به مخالفت با وی برانگیزند، این شایعه را پراکنده باشند.

سعدالدوله در اوج قدرت بود که به ناگاه ارغون در بستر مرگ افتاد. با توجه به حمایت تام ایلخان از او، دشمنان نتوانسته بودند گزندی به سعدالدوله برسانند، اما وی می‌دانست که با مرگ ایلخان رایت شوکت او نیز فرو خواهد افتاد. بنابراین دست به بذل و بخشش زد تا مگر بتواند ایلخان را نجات دهد و هم اینکه به جلب قلوب مردم پردازد. در هنگام بیماری ارغون به غیر از بخشیان (روحانیون شمنی) تنها سعدالدوله و یارانش قوچان و اردوقیا می‌توانستند نزد ایلخان بروند. امرای مغول از اینکه تنها ایشان به نزد ایلخان راه داشتند، بیمناک شدند و از این هراس داشتند که مبدا توطئه‌ای در کار باشد. در واقع امرای مغول درست می‌اندیشیدند. به اعتقاد و صاف، سعدالدوله قصد داشت غازان را از خراسان خوانده و به تخت بنشاند تا مگر به واسطه او از چنگ امرا برهد (و صاف، ۱۳۷۲: ۱۳۷). امرای مخالف سعدالدوله با اطلاع از نیت سعدالدوله، پیش از مرگ ایلخان او و یارانش را کشتند و موازنه‌ی قدرت امرا که سعدالدوله به وجود آورده بود، نتوانست وی را از چنگ مرگ برهاند. پس از قتل سعدالدوله که در برخی منابع به زوال دولت یهود تعبیر شده است، اموال و املاک او غارت شد و مردم نیز به قتل یهودیان و غارت اموال ایشان مشغول شدند، اما در شیراز بر اثر سلوک حاکم یهودی شیراز، شمس‌الدوله، اقدامی علیه یهود انجام نشد (همان: ۱۳۸). قتل سعدالدوله روند همسازی شیوه حکومتی مغولان با الگوی ملکداری ایرانی را به تعویق انداخت. قتل وی ضربه بزرگی به دیوانسالاری ایرانی بود که خواهان

تمرکز امور لشکری و کشوری بود. سعدالدوله را می‌توان بهایی دانست که عنصر دیوانسالار ایرانی برای تفوق نهایی‌اش در عصر غازان پرداخت.

۲ - دوره حکومت گیخاتو ۶۹۴ - ۶۹۰ هـ ق

پس از مرگ ارغون، امرایی چون شیکتور نوین، طغاجار(تغاجار) و پکنا مکتوباتی به اطراف فرستادند و برای هر بخش از مملکت حاکمی گماشتند. امرای مذکور به اداره امور پرداختند و شاهزادگان را برای تشکیل قوریلتهای فراخواندند. این امر دشمنان سعدالدوله و کشندگان او بودند. در حالی که غازان فرزند ارغون نیز نامزد ایلخانی بود، گیخاتو برادر ارغون به اردو آمده و پس از تشکیل قوریلتهای به عنوان خان انتخاب گردید. ایلخان بلافاصله برای سرکوب شورش‌هایی که در روم روی داده بود به آن سامان بازگشت و نیابت مطلق خود را در ممالک ایران زمین به شیکتورنوین داد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۹۲). در مدتی که شیکتورنوین به مقام نیابت قیام نموده بود، در دستگاه اداری ایلخانان نامی از وزیر نیست. از عملکرد شیکتورنوین اطلاع چندانی در دست نیست، اما با توجه به اینکه نامی از وزیری ایرانی برده نمی‌شود به نظر می‌رسد که وی نیز مانند بوقا به کار امارت و وزارت هر دو قیام کرده بود و به واسطه نایبان ایرانی، دستگاه دیوانسالاری را اداره می‌کرد. احتمالاً گیخاتو به پیامدهای تمرکز امارت و وزارت در دست امیری مغولی پی برده بود که به محض اینکه در سال ۶۹۱ هـ به اردو بازگشت شیکتور از نیابت افتاد.

۲ - ۱ - وزارت صدرالدین زنجانی

صدرالدین احمد خالدی زنجانی از قاضی زادگان زنجان بود که در اوان جوانی به خدمت امیر طغاجار درآمد و عنوان نیابت و کدخدایی او یافت و پس از مدتی طغاجار تمام امور خود را به او محول کرد (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۰۹). صدرالدین در سال ۶۹۱ هـ به وزارت گیخاتو رسید. وی برای گرفتن این منصب مال زیادی به گیخاتو پیشکش کرد و به بوراچین ایگچی که پرورنده گیخاتو و امیری معتبر بود، التجا نمود. گویا شخصی به نام شمس الدین لاکوشی حمایت تعدادی از امرا را جلب کرده و طالب وزارت بود، اما صدرالدین با کسب حمایت امیر آق بوقا توانست بر او پیشی گرفته و به وزارت دست یابد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۹۵). دیوانسالاران ایرانی برای دست یافتن به منصب وزارت از توسل به امرای مغول گریزی نداشتند و تمایل امرای مغول عامل تعیین کننده‌ای در انتخاب وزیر بود. گیخاتو که برای اداره‌ی امور خود را به طبقه‌ی دیوانسالار ایرانی نیازمند می‌دید،

صدرالدین زنجانی را به لقب صدرجهان ملقب ساخت و اختیارات بسیاری به همراه ده هزار سپاهی بدو داد و نیز فرمان داد که هیچ یک از شاهزادگان و امیران در مال تصرف نکنند و شکایت از او نیاورند و از رأی او که عین صواب است عدول نمایند (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۵۱). بدین ترتیب گیخاتو از صدرجهان حمایت تام و تمامی انجام داد و دست وی را در انجام امور باز گذاشت. صدرالدین احمد خالدی زنجانی ضرورت این مسأله را درک کرده بود که برای تمرکز بیشتر قدرت و ثروت، باید دست امرای مغول را از ملک و مال کوتاه گرداند. حضور وی در واقع بازگشت عنصر ایرانی به صحنه پس از یک وقفه کوتاه مدت بود. تکاپوهای امرای مغول برای ابراز سروری خود در عرصه دیوانسالاری در واقع شمعی در حال خاموشی را می‌مانست و دیگر امیری مغولی به وزارت نرسید.

عده‌ای از امرا علیه صدرجهان سعایت کردند، اما گیخاتو آنها را در اختیار صدرجهان قرار داده و فرمانی صادر نمود که از آب آمویه تا مصر در قبضه حکومت صدرجهان است و همه امیران و شحنگان از شغل خود معزول می‌شوند تا هر کس را که او بخواهد بر هر کاری که شایسته آن باشد بگمارد و از امروز هر کس می‌تواند بنویسد باید از درگاه خاتونان کناره جسته در زمره خدم صاحب‌دیوان درآید و شاهزادگان و امیران حق ندارند بی اجازه‌ی او به کسی موجب یا اقطاعی دهند (همان: ۱۵۳). فرمان مذکور به همراه دادن لشکری به شخص صدرجهان ثابت می‌کند که گیخاتو آگاهانه در پی افزایش قدرت عنصر دیوانسالار ایرانی در برابر امرای مغول بود. نخستین بار بود که ایلخانان به وزیر خود لشکر خصوصی می‌دادند. شاید گیخاتو به این دلیل لشکری به او داد که ضمانت اجرایی اقداماتش باشد و او را از امرای مغول بی نیاز گرداند. صدرجهان موفق شد برای برادرش قطب‌الدین لقب قطب جهان و منصب قاضی القضااتی کل ممالک و تولیت امور اوقاف را بگیرد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۹۶). صدرالدین با قدرتی که از طرف ایلخان به او داده شده بود، سعی کرد دست امرای مغول را از امور کوتاه سازد و همین مسأله باعث مخالفت امرا با وی بود، اما صدرجهان از حمایت گیخاتو، طعاجار، بوراقچین ایگاجی و آق بوقا برخوردار بود.

گیخاتو خانی مسرف و عیاش بود. وی خزانه‌ای را که به ید توانای سعدالدوله گرد آمده بود به باد داد. صدرجهان وزیر نیز در به باد دادن خزانه از ولینعمت خود عقب نمی‌ماند. به سبب اوضاع بد مالی که مهم‌ترین عوامل آن اسراف و ریخت و پاش‌های گیخاتو و صدرجهان و وبایی بود که در رمه مغول افتاد، صدرجهان به اندیشه‌ی انتشار چاوپول (پول کاغذی) افتاد. اوضاع به قدری آشفته بود که حتی تغذیه‌ی اردوی خان با مشکل مواجه شد. بانی پیشنهاد وضع چاوپول شخصی به نام ابن عمید بود که سمت مشاورت وزیر را داشت (میرخواند، ۱۳۷۳/ج ۵: ۹۳۱). وی به سبب اطلاع از احوال چین که چاوپول در آنجا

رایج بود، پیشنهاد ایجاد چاو را نمود تا بتواند موجب بهبود وضع مالی ممالک ایلخانی شود. صدرجهان که به دنبال راهی برای گریز از بن بست خالی بودن خزانه بود، پیشنهاد ابن عمید را پذیرفت. رشیدالدین انگیزه صدرجهان را این گونه بیان می‌کند: «صدرالدین با ایجاد چاو درصدد بود در ممالک وضعی نهد که دیگران ننهادند» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۹۷). اما در پذیرش این ادعا بایستی تردید نمود. با توجه به وخامت اوضاع مالی، به نظر نمی‌رسد که صدرجهان در چنین وضعی تنها در پی انداختن نام خود بر سر زبان‌ها بوده است. پیشنهاد رواج چاو همچنین مورد موافقت و تصدیق شخص پولاد چینگ سانگ قرار گرفت. وی که نماینده‌ی قآن در درگاه ایلخانان بود، به سبب آشنایی با چاو و پیشینه‌ی آن، در چین به تصدیق آن پرداخت. سپس گیخاتو نیز به این امر رضا داد. در شهرهای زیادی چاوخانه بنیاد نهادند که از آن جمله می‌توان به شهرهای ممالک عراق عرب و عجم، دیاربکر و ربیع و موصل و میافارقین و آذربایجان و خراسان و کرمان و شیراز اشاره نمود (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۵۵). چاو کاغذی بود به شکل مربع مستطیل که دورتادور آن به خط ختایی کلماتی نوشته بود. در بالای هر طرف آن شهادتین و پایین‌تر از آن کلمه «ایرنجین دورجی»، لقب مغولی گیخاتو و میانه‌ی آن مبلغ، از نیم درهم تا ده دینار آمده بود و عبارت «پادشاه جهان در سنه ۶۹۳ این چاو مبارک را در ممالک ایلخانی روانه گردانید تغییر و تبدیل کننده را با زن فرزند به یاسا رسانده مال او را جهت دیوان بردارند» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۱۹۷) نوشته شده بود. چاو به مدتی که رشیدالدین احتمالاً با اغراق و غرض ورزی خیلی کوتاه و یک هفته ذکر کرده در جریان بود آن هم به زور شمشیر امرای چاوی، اما به زودی از رواج افتاد و مردم از معامله با آن سر باز زدند. در جامع التواریخ توصیف روشنی از وضع تبریز پس از رواج چاو وجود دارد: «بیشتر مردم تبریز از راه اضطرار سفر اختیار کردند و اقمشه از روی بازار برگرفتند چنان که هیچ چیز یافت نبود و مردم به جهت میوه خوردن پناه به باغ‌ها دادند و شهری چنان انبوه از مردم خالی شد» (همان: ۱۱۹۸). برخی از نقاط نیز به کلی چاو را نپذیرفتند. غازان چاوهایی را که برای گردش در مناطق تحت حاکمیت او فرستاده بودند، سوزاند. عدم ارزش ذاتی چاو که باعث بی اعتمادی مردم به آن می‌شد و عدم اعتماد به امور مالی دولت باعث شکست چاو شد.

گیخاتو به سبب عیاشی زیاد مخالفت امرای مغول را برانگیخت و توسط بایدو سرنگون شد. صدر جهان نیز که توسط بایدو از وزارت معزول شده و به نیابت روم مأمور شده بود، به غازان پیوست. در دوره‌ی حکومت غازان نیز صدر جهان چندی به منصب وزارت دست یافت، اما به سعایت خواجه رشیدالدین به قتل رسید (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۸۳).

۳ - دوره حکومت بایدو ۶۹۴ ه.ق.

امرای مغول که نمی‌توانستند نظر گیخاتو را از صدرجهان برگردانند دست به توطئه علیه شخص ایلخان زدند. به نوشته میرخواند صدرالدین «دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت را به فیصل می‌رساند» (میرخواند، ۱۳۷۳/ج ۵: ۹۳۷) و نمی‌توانست با امرای مخالف خود به مصالحه برسد. این نکته که امرا با کشتن گیخاتو در صدد بودند تا سروری عنصر مغول را بار دیگر احیا کنند از این نکته آشکار می‌گردد که امرایی که علیه گیخاتو قیام کردند همان امرای قاتل سعدالدوله بودند.

۳-۱ - وزارت جمال الدین دستجردانی

بایدو صدرالدین احمدخالدی زنجانی را از وزارت انداخت و به نیابت طغاجار را راهی روم ساخت. به نظر می‌رسد نفوذ امیر طغاجار که در این زمان در اعتلای قدرت و اعتبار بود نه تنها مانع از قتل صدرجهان، بلکه سبب دادن منصبی به او نیز شد. صدرجهان بعدها به صف مخالفان بایدو که در رأس آنها غازان، ایلخان بعدی قرار داشت، پیوست.

بایدو، جمال الدین دستجردانی را که در «علوم منقول و معقول سرآمد علما» بود (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۸۳) به وزارت گماشت. حکومت مستعجل بایدو مجال چندانی به وزیرش نداد. جمال الدین پیش از این در سال ۶۸۹ ه. به همراه فخرالدوله برادر سعدالدوله در دستگاه دیوانسالاری بغداد اموری را به عهده داشت. وی که فن استیفا و سیاق را در حد کمال داشت به اوضاع مالی بغداد اشراف کلی پیدا کرده و صاحب‌دیوان بغداد شد (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۱۱-۱۱۰).

منابع اشاره می‌کنند که جمال الدین دستجردانی صاحب‌دیوانی را به وزارت تبدیل نمود. منظور این نویسندگان از این تحوّل به درستی روشن نیست و مرز صاحب‌دیوانی و وزارت در گزارش‌های موجود به روشنی مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد وزارت اعم از صاحب‌دیوانی و صاحب‌دیوان تنها مسوول امور مالی بود. اما اشاره شد که سعدالدوله و صدرجهان قدرتی فراتر از یک صاحب‌دیوان و در حد وزیر داشتند. بنابراین به روایت مورخان نمی‌توان چندان اعتماد نمود.

دوره ایلخانی بایدو را نمی‌توان دوران اعتلای دیوانسالاری ایرانی و تجدید نهاد وزارت و برجستگی آن نسبت به ادوار پیشین دانست. به هر روی دوره کوتاه حکومت بایدو، دوران افول وزارت و برتری دوباره جریان مغولی بود که با روی کار آمدن غازان پایان پذیرفت. پس از به قدرت رسیدن

غازان، دستجردانی برای مدت کوتاهی وزارت غازان را بر عهده داشت و در سال ۶۹۵ ه‍.ق. با توطئه‌ی مخالفانش به قتل رسید.

نتیجه

بر پایه آنچه بیان شد، مغولان برای اداره قلمرو خود در ایران، ناگزیر به استفاده از دیوانسالاران ایرانی و سامان دیوان‌ها و سازمان‌های اداری پیشین شدند. وزارت به عنوان عالی‌ترین نهاد سازمان کشوری ایران در کف دیوانسالاران ایرانی قرار گرفت. اگرچه ارغون در آغاز حکومت برخلاف این سنت، امیری مغولی را به وزارت گماشت اما ناتوانی او در سامان امور کشور و خطر ناشی از تمرکز امارت و وزارت در دست وی، ناگزیر دوباره نهاد وزارت را به عناصر ایرانی سپرد. جانشین این امیر مغولی، سعد الدوله یهودی به سبب ناهمسازی دینی در میان مسلمانان ایرانی مقبولیتی نیافت و تکاپوی او در سامان امور کشور بر پایه‌ی الگوی ایرانی و محدود ساختن امرای مغولی، ایشان را به واکنش واداشت و سرانجام سعدالدوله در پی این مخالفت‌ها و بیماری ارغون که تکیه گاه اصلی او بود جان در این راه نهاد. گیخاتو جانشین ارغون که برگزیده امرای مغولی بود، صدرالدین خالد زنجانی را به وزارت منصوب نمود که بر پایه گزارش‌های موجود، اختیارات گسترده و غیر منتظره‌ای یافت. حمایت ویژه گیخاتو از صدرالدین و تمرکز امور دیوانی کشوری در دست او و سپردن سپاهی ده هزار نفری به او موقعیتی استثنایی برای صدرالدین وزیر پدید آورد. با وجود این وزارت او نیز در برابر عناصر مغولی چندان نپایید و با قتل گیخاتو صدرالدین نیز از قدرت دور شده و در دوران بایدو رویارویی سرنوشت ساز عنصر ایرانی و مغولی در تاریخ ایلخانی باعث روی کار آمدن غازان و دوره‌ی تازه‌ای در تاریخ ایلخانی انجامید که فرصتی برای ظهور دیوانسالاران برجسته و همسازی حکومت ایلخانی با الگوی کشورداری و فرهنگ و سنت ایرانی پدیدار شد.

منابع

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲) *تحریر تاریخ و صاف*. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ دوم. تهران.
- ابن تغری بردی (بی تا) *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*. طبعه مصوره من طبعه دارالکتب. قاهره.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۴) *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه محمود میرآفتاب. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

- اقبال، عباس (۱۳۶۵) *تاریخ مغول*. چاپ ششم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بویل، ج. آ. (۱۳۸۱) *تاریخ ایران کیمبریج*. مترجم حسن انوشه. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۰) *دین و دولت در ایران عهد مغول*. مرکز نشر دانشگاهی. چاپ دوم. جلد دوم. تهران.
- خواندمیر (۱۳۵۳) *حیب السیر فی اخبار افراد بشر*. تصحیح جلال الدین همایی زیر نظر محمد دبیر سیاقی. چاپ دوم. جلد دوم. تهران: کتابفروشی خیام.
- (۱۳۱۷) *دستورالوزرا*. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی و چاپخانه اقبال.
- رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۷۳) *جامع التواریخ*. به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی. جلد دوم. تهران: نشر البرز.
- ساندرز، جورج (۱۳۷۲) *فتوحات مغول*. ترجمه ابوالقاسم حالت. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فصیحی خوافی (بی تا) *مجمل فصیحی*. بتصحیح محمود فرخ. تهران: کتابفروشی باستان.
- فضل الله بن عبدالله شیرازی (۱۲۶۹ ه. ق.) *تاریخ و صاف* (تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار). باهتمام محمد مهدی اصفهانی. بمبئی.
- عقلی، سیف الدین حاجی بن نظام (۱۳۶۴) *آثار الوزراء*. تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی. چاپ دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.
- لمبتن، آن (۱۳۷۲) *تداوم و تحول در تاریخ میانه ی ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳) *امپراطوری صحرائنوردان*. مترجم عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) *تاریخ گزیده*. باهتمام عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۴۳) *مسائل عصر ایلیخانان*. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- میرخواند (۱۳۷۳) *روضه الصفا*. تهران: انتشارات علمی.
- ناصر الدین منشی کرمانی (۱۳۶۴) *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*. به تصحیح و مقدمه میر جلال الدین حسینی ارموی. چاپ دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.